

دفتر کتب کتابخانه ملی

۱۸۱۲۴

بیمانه

کتابت گردیده

وطن دلی ترکی مثل لر

حق

اشاره روان
فالان رضا مع ارباب
ت و انصافه لایق ایرانی
مذاق اشخاصه

محموظ را جمع است

پول بروی سوزا لان پشما اولی

همسایه نون ارادی کوچک این عادت مکنهید از
 کثرت طمع و غلبه حرص ناشی میشود استخوان سوپوری
 و نون از لقمه اندوز یعنی مرتب بنودن هر چیز زیاد است
 چنانچه کمی ثروت از نادانی و بی علمی است ایو پوک سیر
 اولمار مملکت سلطان سیر یعنی مملکت سلطان
 منظم نشود بلکه محتل هم میگردد چنانچه دیده شد اوغری
 ایو اولمار ایو صا جین سا ماندان سالور سل
 یا غنهای ایران است که سه راه اجرای قوانین دو میا
 اورون ایاق پوخ گتوری ای بسا اشخاص یک
 قدم گذارون در جای نامناسب مامرد شده اند یعنی نامرد
 کرده اند ایت موز کاروان کچر مثل بعضی از مردم
 دنی طبع است که پیش رفت رون کاری را و قیله می بینند
 چون هنر آن کار را ندارند بدگویند و از روی حسد ارکنار بقیل
 و قال میدارند هم چنانکه سگان بازاری و رویدن سگان

سکاری شغله و فریاد بر آرند و پیش آمدن نیازند حاصل تان
 هنرمند صاحب شغل رونق دارد و سپهران را خواب و حشمت
 نیست غافل از اینکه اگر تمام هنرمندان بپزند محال است
 که سپهران جای ایشان بگیرند است چنانکه است دور
 یعنی طرفین با بسلامتین با قوه سلطنت و استعداد و
 میشود نه بلاغت و کرافت گفتن با قرض گرفتن که دوام
 شهادت روز است باعث رفتن مایه و آب و دست است
 اروا و جلوس است که میبرد یعنی خالی از مخاطره است
 شاید باعث بدنامی فایسل هم بشود اجتناب از آن
 رعیت آن شاه آقا خدایان سید زکریا و اولیا
 اولمار تا جهان بوده چنین بوده و ما هست چنین
 بود اوز و ده اینه با توریولدا شوه جوال دور یعنی
 چیزی که بخودت روانی بخویش پیوند و رفیق و همسایه
 است روانین و گرنه در حجر که انسان نیستی و در سلسله حیوانات

هستی است گویگر کوفه استر مثل مردمانی
 است که رحمت کفیل بکشد و دوپ چراغ کوزه و شهاب را
 خوابیده و درجه ارکالات بدست نیارده طالب عزت
 و احترام از مردم نسبت بخود پیاستد فارس گوید که ای مردم
 دارد آرزو بر جوانان عیب نیست **اَجْ طُوبُوحُ یُوحَیْدُ**

داری گویگر مثل خوابیدن بعضی از مردم است زبان
 و لخواه و موافق مقصود گذشته را بعد از گذشتن آن دوره
 ایو یوزوی او گوزا و لماژ یعنی مردم ایران غالباً
 بارباب صنایع خود با آب و رنگستان کوز داغتقا و ندارند
 در آن پیشه مهارت تمام داشته باشد مثل اینکه اگر افلاطون
 زمان ما باشد ولی زبان فرانسه نداند حکیمش ندانند همین که
 اسامی ادویه و امراض را با فرانسه و انگلیسی بدانند حکیم با
 و دیگر است علم و تجربه و شناختن مرض دیگر هیچ لازم نیست
 ایام ده و دوشهر شبیه نوروز یعنی آوردن

برخیزد

انشا قیست یعنی نادراست و برادر حکم توان کرد
 از خالی کوپک قور و با سار یعنی با شطبار است
 که مردشادر جدال و ستیز مغلوب است ایون عقل
 سیزی قیقناقدان پای او مار اویند اچیدی
 فابدا مثل حارجه و کفار است در برداشتن قران ضایع
 کردن اسلام و بردن ایران که گفته اند ای سبا آریو که
 خاک شده آیا ق بر بر قویا لار سردبانه یعنی برقی
 ندر یکی است باید پله پله بالا رفتن الا پرست می شود پله
 می کنند بایسرش چنانکه محسوس است دیده شد اور
 فلانی لن کوره کن اولماخ مثل جنگ کردن
 است با خاطر جمعی استعداد دیگران که بالاخره مغلوب
 و اظهار تحمیل است با مخلفات هم سایگان که چند روز دیگر
 معلوم گشته خواهد شد اما او علنان ساواشد
 ابله آدم اینانندی چنگ پدر را بایسر و خصومت

پرس
باشد اینوقت ببالا ترا زین میرا سطر سیرود و دیار

ریاست که بر باشد آنوقت شرف و عزت را در قنای پدر خواهد

والسنت بخیا بنجیه بالعکس در ماده بعضی از مادثایان سلف چنان

بارخ نشان میدهد ایت اسیلن بو غشدر کی بو غشدر

کونی دو عدی جگیدن خارج با خارج ایرانی را حوس

دل میگردد اند و امیدوار میازد و جگیدن ایرانی با ایرانی

الضیاء خارج را بطمع میاندازد امان از سوید و شوی

ایله او دور دنیا ایچون غم سیه (تاری سیدوریم قازاناکیم سیه)

مثل شخاصی است که در انجام کاری و کھتیل دولتی رنجها

بروند بر تسهاده و پند و پر پاهنا گرسنه خوابند اشخاص دیگر

بیج کدام ازین شداید و چار نشد و زحمتی نکشیده لایات و ممره

آن کار را چشیدند هزار نکته بار بکتر رنو اینجاست فاعبیر و

اوش قافاییش سوزد و البته کسیت یعنی شخص از خود

به سچ کار عظیم نماید زیرا که کار درست تمام از صاحب عقل
 ناتمام حاصل نمیکرد و سعدی را به بحر بحر دمنده سفر با عمل
 آتی است مانند اباغلاسان همزنک اولیاسا
 همچوی اولار که ساینکه بفرنگستان مسافرت بنمایند فرنگی
 غیشوندولی خوی و حال و حاضرت فرنگیها را یاد میکنند حضرا
 فرنگی بابان حالیه آن رحمت را کم کرده مسافرت نکرده همچوی
 و همزنک فرنگی شدند آغلا میان او شاقه
 سود و بر منزل یعنی شخص ساکت و پصد محروم است
 که گفته اند تا نکرید طفل کی نوشت لبین تا نکرید ابروی
 خند و چین اصرار باعث میل مرام است ولی بار قن ابرو
 ایلا نون آفته ده لعنت قره سینه ده مودی
 و مردم آزار معوسنت خواه سفید جامه و خواهی سیاه بایش
 ایت سا خلا باشوی کمور سین مثل نوکراست
 که بعد از سیر شدن با اقا طرف میشود و مثل کلفت و دایه است

همیشه خودش را جا کرد از خانم با قاسمایت میکنند ایملان
 ویران الا حاتی دالن قور خار آدم عدمه خورد
 هشیار میشود که المؤمن لا یلدع من حجر مرین ایکی فید
 بر کرد کانون کوین پیرمار یعنی دو ضعیف متحد
 بر یک شخص قوی غالب است پشه چو پرشد بزند پیرا
 با همه تندی و صلابت در اوست اتحاد معنوی نه لفظی
 اجون ایمانی اولماز که گفته اند در گرسنگی تو
 برهیزماند افلاکس عثمان رکف تقوی بستاند ۲
 ایچی سی کلیم اولانون باشنه کلیم اولان
 خاک بر سر آن چس باد که از وجدان و حیسات و اراکا
 خود غفلت نموده بجهش های جریده نویسان این الوه
 اعتماد نماید و انتشارات ایشان را اعتماد مکنند او سیاه
 یخلا یخلا پور مثل هر قاعده و قانون عقلانی
 که ماصد مدیدن از جهال آن زمان بزرگ میشود ۲

آتشنا آتشنا چندی او جاق با شسته مثل شست
 همیکه بعد و صاحب عزت دید خاکنی میافتد و مثل این است
 بعد از رواج امانت او تعالی مالکیت بنماید آدم او
 گزشت و ز یعنی انسان مدنی است طبعاً که در عالم
 پدید میآید محتاج است پس قطع برآورده و ترک معاشرت
 باین نوع خود ستانی مدنیست و وحشت و تمیز از خواص
 حیوانیت است او ز کن هر قدر او را و
 اولسا احرار و انا فدان رچهره یعنی شخص عوام
 هر قدر قوی و پر زور بلند مرتبه بشود باز احتیاجش به عالم
 خواب افتاد و در امور دنیوی و اخروی ایستد آتشنا
 سیو یوح سو قانما یعنی دیکت محبت که در میان دو شخص
 گرم شده است یا سخن چینی سر دوش بگردان آر یا
 اکن بو غدا پیکر یعنی یکسند پیکی چشم شوان
 داشت که گفته اند گندم از گندم برود جو از

سکا فات عمل غافل مشو اور کیہ قومی قازان
 اوزی ووشش فارس کوید چه مکن بهر کسی اول
 خودت دوم کسی عرب گوید من خضر شیرالاحینه وقع فیہ
 اون اوچ برج یعنی درکاری ده دفعه تدبر و تکرر بعد اقام
 کن تا پیمان نکردهی که گفته حضرت امیر المومنین علیه السلام است
 من فکر فی العواقب امن من المعاطب افاج بار کند و
 باشین اش او تکرر مثل مردان نجیب دولت و رجا
 اصیل ملت است که هر قدر مرتبه پیدا کنند رافقشاه مردم زیاد
 تر خواهد شد او علان عوره لقدامویر اولو
 یعنی قبل از بلوغ و حد کمال داعیه مردی دارد مثل نیچی ملا که خود را
 عالم میداند و مثل من بلغ الحکم است که پیادگر قان چند
 شرعی و کجا فر شدن چند دفعه بنماز جماعت بنظر استخار بر ما
 نکرده ایلانی خوشدل یوادان چخاردی
 یعنی زبان خوش خشونت درشتی دشمن را بلامیت و نرمی

مبدل میکند اوز و پیرنده است و بیشتر مثل شخصی
 است چون انسانیت از جانی بیند چیزهای غیر متعارف
 و خارج از رسم و آهش میکند خاصیت این حالت محرومی
 از احسان آئینه است ایست بر ملازجان چرخها
 یعنی درشاید دنیا بکثرت محنت رشته جان آدمی بوی
 بگشود او غریبان او غریبا حلال دور یعنی
 اگر محتاجی از مسلمین بعت در دست حق و دفع گرسنگی
 از دروزان خسرانه دولت ببرد حلال است اری
 یوا سنا چپ او را ندوخ یعنی با ادم در
 و نا هموار نمودی طرف شدیم آغوا و نور با ما
 گل یعنی چمت از جا حرکت مکن با وقار باش
 تا سبک نکردی و در شیند مردم نشوی ایستون
 قولا قین کند و چه صرف اولی
 مثل بعضی از اشرار است که بعد از مجلس بختینه

کتاب المشاعر

العمري

بنام خداوند پاک که آفریننده زیباها و داننده لغات و یاف
مانهاست بعد از تبرک بنام خدای مهربان و درود و سلام
برسید السرخانی و اولاد اطهارش پیشوای عالمیان
بعرص مردمان پیغرض و پیرهن میرساند که این بنده فانی
علیقلی واعظ و خوارقانی اقدس قلی از شلمای مردان
در سه ندیده و خارجه نرفته ایران نهته برای عبرت پرست
شدگان ایران نو در این اوراق چند درج نمود و مایمید که
در آن کلیات ترکی غیر مرغوب چه معنای مازک خفت
و آن استادان ماهر چه درهای لغزسته اند شاید

سراود اولی میشود از سر سحری و سیه دلی الیم حمیر فاریم
 مثل کسی است که حرکت و سعی او زیاده از برکت
 او بوده باشد است ایستاید ان ال حکمه
 سم سم ما قید ان ال حکم یعنی زنا کار و لواط کشنده
 اگر دست او بر ناول و لواط برسد از لاس زدن دست نمیکشد این
 الذن سور و ولد ن اغول پیلدن چچما سا
 فایده سی یوحه دور زیرا که گفته اند کس تجارت و پشت من خبر
 ما عن الکشت من اسکیم اولم یوحه یوحه یوحه یوحه یوحه یوحه
 نوره یوحه مثل عده دادن دور و درازست بحالت یوحه عوده چند
 فایده ندارد ایست که شمعاق غیب و شفاق ایلی عیب
 زن طهرانی جوان تربیت شده خراج گرفتن بکعبه و همچو نیرا دلی زیر کجاح
 گذاشتن دلی خیال خود در فتن دو عیب بلکه هزار عیب
 و زدن کو سوال باید زمار یعنی دوست که دوست
 با بیگانه هم رفتار نیک کردن خالی از فایده نخواهد شد

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با و و ستان
 سروت با و دشمنان مدارا احسانان مایار جوینده یار
 است مگر ایگز آنچه از خیر امکان خارج باشد مثل تحصیل
 کیمیا و علم تنجیر حن و شجر ارواح و امثال آنها که عمرها در راه
 این مفقود ما خصوصاً در مشامی تلف شده هنوز سلسله
 در اویش و خوانین منصوبه و شاهزادگان و نجیبای مندرسه
 و عرفاء صوری در رهش میپوشند و این نایافته را میپوشند بای
 ای که شاید بدین وسیله باز دولت رفته و عزت گذشته
 تحصیل نمایند و مطاعیتی در مایستی بدست آرند احو
 قور شافند اچورک قالمار یعنی شخص کم مایه و بی
 بضاعت سرمایه را زیاد می تواند بکند و می تواند نگاه دارد
 او پس از این اوزباشند و ایشان پیاپی با و می
 بایر و در اشخاص مرده دل را که اشرار است اگر بجا
 خود گذارد مملکت املوت شرارت خود خراب و ملوت بملوت

او جوزدان بهاسی اولماز یعنی ارزان میخوایم
 بخویم ولی بدبختانه کراش تمام شد ایست قورساقی
 ساری می مانع کو نور می یعنی آدم ناخپب احسان

و خوبی بر میزند و ماده بی استعداد و سیت فطرت تربیت
 قبول نمیکند آفت کوین قره کوفت چاییدن

کچنده پیلنور یعنی تا آرمایش پیش نیاید مردار با مرد و با
 هزار نهپرو سیدار شقی اختیار پیدا نمی کند خوش بود که محکم
 تجربه آید میان تاسیه روشودا که در او غش باشد چنانکه

امتحان شدیم او مانع چه که کلیدی موره د
 اولاً مثل مرد دست رکت است نگاه داشتن بواسطه

بغیرت بهیچ مردی باید دید ایون مین بر او یو
 وار بر او و او شده اهل مذہب جدید

هزار حقه بازی در میان مسلمانان میانند از دجبه طهارت
 و دواج مذہب خود کند مردم برگنی و هر روز بله می

میاید ای میلن آبد و غور کت و غور و غ
یعنی با آدم نجس مردار هم قطار و طرف حساب و شریک
معامله شدم

امثال و ایرج و حرف باب

بر دایره سیردن آدین پوخلار که فرموده سعادت بسا نام
نیگوی پنجاه سال که یک نام شش کند پامال و باز میفرماید
چو از قومی یکی پیداشی کرد نه که را منزلت ماند نه میرا نمی پنی
که گاوی در غفرار پیالاید همه گاوان ده را ^۲ کلک
مجهار اولمار یعنی با یک نفر عالم عادل و مؤمن و بنده و مسلم
کو و کاسب قباجر حلال خوار معاش و معاد دین و دنیا روی
پیدا نمیکند بیش بار ماخ بر دگل یعنی مراتب مهم
و علم و دانش خلق یکسان نیست خداوند تعالی فرماید و غنا
بعضهم فوق بعض درجات ^۱ بر آله ایکی قار و
و متاف اولمار فایده دوست در بحال شود

باغبانان و همیشه وقتی قولانی که اولی یعنی
 آدم روزی و نا بختی وقت نعمت حاجات و توقعات
 نزدیکانش را وقتی نمیکند دارد با دین کلن با دین
 گیدر مدخل با مورثیت و دخل ایام حکومت است
 بر دلی با برداشتن قوییه ساله کی بین
 عاقل چهار دانه کی یعنی چند نفر سفیه ملت
 حرکت سفیهانه کرد هزار عاقل را بلکه تمام ملت را
 بر حمت انداخت بوقت قضا خان و وزیر
 مثل افراط و کثرت و سیاست است و خیر ابراف شده هم کو
 بکت دید بگون ماسنی بکنند بگون ماسنی آقا
 گفتند که بجا پسند مگردن بجهت که ام مثل کوچکان از ملت است
 نسبت به بزرگان دولت و ملت که امور صادره از ایشان مطابق
 سلیقه و موافق رأی عوام پنداشد بویست که است
 دوزر باین صدمات چند ساله امالی ایران است

که طاقت آورده اند باقتضای اصالت و استقامت
 ذاتی که دارند و پوک و پستین پوک و ده
 بلا سی اولور یعنی امتحان و ابتلاء آدم بزرگ
 میشود زیرا که شخصی عاده مرجع ملت و یاد و گشت است و
 لازمه انتمقام تسبیح تحمل زحمات خلوت است بحالت
 لکن حجه کبیرین یولار و اسر کردان قالور
 مثل شکل باکت ملی است باعدم اعتبار و دست خا
 باعه باخارشان باغ اولی باخماسان
 داع اولی یعنی اگر وزیر مملکت توجه فرمایند مثل باغ
 طراوت پیدا کرده نفع میدهد و اگر غفلت ورزند مثل میان
 بایر و کوه خالی از منفعت خواهد بود بویا بشته بویورک
 چو و دور یعنی مثل این بنده چیردان این وزیر زیاد
 و لطیف طبعی دارا کلافه را این بلدیه نیز کافیهست
 بالالی قارقا بوح سه بولمر چون نمیتواند که برا

بجه پایش بر دورقت مادی مانع است که تنها بخورد و بجا
 موه نسین از خانه و بچه بچر پتر از این حیوان بخش حواری است
 مانع و آن آرک قور تولدی سلام علیک
 قور تولدی ارباب حاجت مادام امید و احتیاج
 دارد تملق و متعصب نماید همیکه احتیاج رفع شد گویا آن
 شخص را ندیده و نمی شناسد و از پیمانی کردن میگوید
 بیمار و آن او پیری سبیدون قان و سیدین
 با علاماق اولمار یعنی بلا خطه پیر شد بکنفر پیر
 ناخلف نشاید تمام اولاد را از نظر ادا حق و بریت آنها
 پرزدا حق و بجه بدی یک نفر از عشره همه اقوام را رک نمود
 در عایت نکرد بولانما سادور و لمار یعنی ما
 پریشان نشود کار بسیاران نرسد ما بشنه کلن
 ما بشما چچی اولی یعنی آدم صدمه دیده است یا پیر
 یعنی نفع را از ضرر و خوب را از بد و دوست را از دشمن

بهرتر میزدند بر یکی بولمیدین بین مکتبی ده
بولمزد یعنی هر یک که اندک از احسان را ندانند زیاده را باز
نمی شناسد که اندکی نموده بسیار است

امثال و ایر کجرف پاء فاء سی

چین پلو اولماز یا عینان و کی کرک

یعنی برای کجیتل هر چیز اسباب مناسب آن کار لازم است
که تا اقدام شود و نگردد ناقص است و وقت و مایه ضایع و کشته

اکابر است کجیتل کمالات کم الا ملین اولماز کجیتل

کمالات کمالات کرک در زیرا که امور عادی به مایه اسباب

جاری شده و خواهد شد پیشگون اغری ایتیر میر

دیزنه پس الی کلور یعنی اشخی صیکه قدرت

و یارای و استعداد کجیتل علوم ریاضی و صنایع ندارند

بمقاد الناس اعداء لها جهلوا اطنار کرا هت می نمایند

علا خطه امیکه هر که زبان فرانسه و علم معادن و علم طبقات

انواع

الارض بخواند و بداند کافر میشود و از دین برمی گردد ای بسا
 اشخاص علوم ریاضی خوانده و خارج ندیده از دین برگشته
 و مرتد شده اند از پیغمبر و نادانی پس مدار و تدبیر ما بحکام
 عقاید حقه است پس بعد از تحصیل معارف الهیه و علوم
 دینی و سنتین تمامی فنون و علوم خارجیه هیچ عیبی نخواهد داشت
 بلکه دلیل فضیلت است پلاسوه کوره ایا قوی
 اوزار است یعنی باید از کلمه پادرازن و کرمه پاد
 میچاید یعنی دیک امر معاشست سرد میشود و از جوش می افتد
 و کوره گورستان است یعنی باید از کلمه مایه است
 کسب و تجارت کن و بقدر بضاعت دکان درست نما
 که و انمانی و دور روز دیگر بواسطه بالا نسیبی و فراح روری رخسار
 مردم روزگار بگردی چه کوره ترک نیست
 زمان ماضی و حال است بهمستقبل چه باشد خداوند
 بهتر میداند و لی اهل تجربه گفته اند رفته را آینه میزدند

و فرموده حضرت امیر المومنین علیه السلام است ^{عین القدر}
 بالامتنان کی یسیر ^و یوحیه ^و یونان ^و قاشوقی ^و پیلند
 اولی غیزمن یاسیقار نکش یا قوطی نگاه دار پر نه خا
 پول پولی قازانی مثل اشخاص با هنر و دست خالی
 است یکم هر چه کوشش نماید باز عقب مستند و امرشان شرف
 ندارد بلی ماده نیز آید و واضح است ^و پولون ^و چو خدی
 ضامن اول که خودت از کیسه خواهی داد ای سو
 یو خدی ^و شایه اول که بمحض ما احضار خواهی
 شد ^و بیکی سالورسان ^و دامنه ^و آخر ده دو
 اوز کوروی ^و با خلار ^و مثل زن و فرزند است
 وقتیکه خیلی متعرض بشدی و ایراد گرفتی و انما ضل و بعضی
 مایهات نکردی ^و آخر الامر لا بد اطرف خواهد شد و ما بلام
 خواهد گفت و مثل مقصر دولت است اگر چنانچه آنقدر سخت نگردد
 دور و زود بگردشمان شده و اسطه تراشی خواهد کرد و گرنه در صورت

نمایندگان وطن که بسبب مصاحبت اجات نسبت معلومی
بان مردان محترّ و غیر متعلّق می دهند بحالت بکشدند
ترتیب آنها با وجود مرتّب نشدن و نبودن اسباب
ترقی و عدم ترتیب لوازم معاش باین آسانی که ما داریم
ترقیات آنها بر تبه بوده که چندین سالست این همه
صدمات وارده و حوادث نازل که دشمنان داخلی و
و خارجی برای این ملک وارد کردند بازتابت و پابرجاست
و ایضا اثرهای آنها در رفنی و صنعتی مثل نوارفتن
بر آفاق ناپیده بطوری که در اقصای بلاد معموره ممالک
متمدنه و دایع ایرانی را از فرش و طرف و پارچه این
حتی که بایں ارقلم کار اصفهان را بزرگان با علم تمام و کمال
بالا سر خود گذشته چه کرده ها که از آنها بر نمیدارند و چه فایده
ها که نمی برند امید داریم که نقشب ایرانیت و اقتضای
تدین و برکت اسلام افکار همه را سلیم نموده و نوبه

نو میدی برای نجات و استخلاص خود بسی خواهد کوشید آن
 وقت چه خرجها که نباید گذاشت و چه پولها که نباید خرج
 پشت بوی و حتی در زمان اولدی سجدی او
 قویلاوی مثل شخص لیثمی است که چیزی بی قیمت اگر از بخوا
 خیال میکند شاید این چیز مصرفی دارد که ازین میخواهند صرا بدهم
 و پنهان نکنم پوخ میامی بس دکل حکیم لفته ایلر
 مثل و افوری و شراب خوار است که شراب خوردن و افورشید
 بس نیست طبابت هم میکند اگر دست یکی بمرزد میگوید عرق بخور
 فلانی نمیدانی من خودم سهم اکثر مردم را باین مداوا کرده ام خوب
 شده حال اینکه در حین طبابت حکیم باشی دستهایش
 میبرد و از خود چیزی ندارد و افوری و اگر طبیب همه در دست
 دندان درد میکند میگوید و افور بکش نمیدانی درد سهل است
 پدر کرم را در میآورد چشم آب میریزد میگوید عمو او غلی و افور
 بکش هر وقت چشم من آب میریزد و افور بکشیم خوب میشود

اجمول چنین خیال میکند که همه چشمها مثل چشم او میباشند که
 در وقت گذشتن و افور آب بریزد همچو که و افور شید خوب
 بشود پشت شکست آخری تو بره کشش اولی ۲
 یعنی می بینم اشخاص و خانواده مائی که بالادست همه بودند
 زیر دست همه واقع شد چنین است اینین گردنده و هر که
 بخشد بهر و ستاند بهتر سبک ویران اتون دینه
 با خمار لار یعنی احسان و عطا بر حتمی آقایان را ایراد
 گرفتن و عیب ساندن از عدم اهلیت است

امثال دایره بحرف تاء نقطه دار است

تیراله کلن تیره اما قدان دوشتر یعنی هر چه رود پیاید
 ویرناید مثل جوجه که یکسال است عمر او بلکه کمتر چون محض
 بیرون آمدن از تخم دانه میخورد و راه میبرد تیر حایمان تیر له
 تیر نشور که گفته اند هر که شمش راه رفت زود منزل رسید

تیراله کلن تیره

مس

مثل دول متمدنه در اقام تمیدن و صناعت بولایانهار و
 لاله بتوبت مثل دختر بنیاد مقبول است در میان ^{ظانین}
 مشتم و خراب که شارع مقدس حضرت الدین ناشی بنیاد
 تو لکی و اربابش قویار دی قور و ون اندکی
 بد نام در مثل بعضی از علمای و طلبات صوری و سحر
 و بد کردار است که در لباس امن بی آزادی و کسوت یافت
 و دین دار حرکات ظالمانه کرده بشرف امانت و دیانت و فقه و
 علم میجوزند بطوری که مردم از تعذبات آنها از ظلمه امیدوار
 میباشند تا زنون همیر لقتدان طویشان
 سنا مانلقده بالالار از چینی سلاطین و پیری و غفلت
 وزراء اجانب در عروق مملکت جای میکنند و اینستی حکام
 اشرار در نزدیک شهر فایده میریزند و کشیدند و میریزند
 و فرموده شیخ است که سب تازی و توکت رودیش
 شتر اهسته میرویش و روز مثل ایران است در ترقیات

یکم یلین دوست اولان ایلر کسلی قالور دوستی
 ورفاقت که برای خوردن باشد اگر یک روز بخورد یک سال کدو
 آرد تره یین ده یازی حخارتدی کره یین
 ده رخادئات جهانم همین پنداید که خوب زشت بدو
 ونیک درگذردیم شنده ایم که محمود غزنوی شب دی
 شرا بخورد و شش جمله در سمر گذشت گدای گوشت نشینی لب
 تنور گذشت لب تنور بر آن پنوای عور گذشت علی
 الصباح بزوغره که یا محمود شب سمر گذشت لب تنور
 گذشت

امثال دایر کحرف حم

جوجه نی پازیده سانا لار یعنی فایده دار
 وقت مژده هست در آخر کار نه در حین اقدام بکار
 حان دان قوشنی یائی اولماز کرمخت

بی هر چه آرام تر بشیبت نزدیکی خواهد شد فارسی گوید یک
 فرسخ برو پاکیزه برو باره کوزه سحرین سحرین
 مطبوع تازه است که بعد از خیمت بانسان بدخواه و برسد
 ملک الدن سحرین چهار در پیش رفت مقاصد اتحاد و اتفاق
 لازم است تا اقدام شود که مقتضای امور شریفند ندارد تو لکی
 خوچ پلید بکنند مله به طو شمر یعنی از راه تقب و
 خیانت می برد کرک راست اندازد خود میاقد بشومی خیانت
 نه از جهت برهوشی و زکاوت و گرنه لازم میاید که فراست و پرهوشی
 سبب هلاک شود و حال اینکه موجب خیانت است مله سحرین
 سحرین سحرین یعنی عجب و شتاب زدگی کار را عقب میاندازد
 سهل است ضایع و خراب هم میکنند تنبیل آدم فکر لی
 ولی بجهت آنکه فکر او از ترس کار زیاده از کار کنند پیا
 تحه تکیه ملک در مستری و موجب مختصر و خل جز
 از دست رنج و صنعت پسر برای مرد سر عیال را عانه است

فدایان از قشون دولت و ملت که جان عزیز را در راه نوع
 فدا کرده اند و میکنند به داعیه تحصیل شرف و خط ناموس^{ملت}
 و دولت جاموشن شیشه کیدن زانلا
 یعنی قشون دولتی که به هزار تدبیر و حیل بداخله مملکتی ورود کنند
 به تهدیدات لفظی متینک های صوری اعتناء نمیکند و بیشتر
 و بیرون میروند پس علاج بیرون آوردن آن خارا رستم^{در}
 آوردن این استخوان از کلو بایک اُح قوی و یف درستی
 و این هم عبارت از اتحاد معنوی امالی آن مملکت است

امثال دایر بحرف چیم

چور کی ویر چور کچیه بر چور کده او^وسته ویر
 یعنی کار را با استاد کار رجوع کن هر چند دست مزد و اجرت
 زیاد بکمر دکارت خراب نشود و خرج دو تا نکرد و چوخ
 گزن چوخ نیلور ولی با علم و بصیرت و نظر عبرت

و گرنه خر عیسی اگر بمکه رود باز گردد و بنمود خرم باشد که خطا
 قل سیر دانی الارض متوجه بر مره عالمیان و گمروه عاقلان و
 دانشندان است چوخ و دانشان چوخ میر
 یعنی مسئولیت از پر خرمی می باشد که گفته شیخ است بگفته
 ندارد کسی بابو کار و لیکن چوخ گشتی و پیش بیار چوخ ملکه
 ویره ویره چوخ قازان بهاسنه یعنی قیمت
 ظرف سغالی در آخر کراثر ارنس بهاست چوخ سلور
 آردانش سرد باید که دانش اوزناده ارکشار او باشد
 نه مثل بعضی از دایین و ناطقین باشد که داعیه ایشان بالا
 از کمال آنها باشد چوخ میک انسان می از نمیکند
 قویار یعنی عریص میخواهد زیاد بخورد از کم هم محروم نمیند
 چولین قوشی چایون طاشی شغل دولت
 و مواجب دولت شما حسادت میکنند بگذارید بکنفر
 از بی نوع هم لقمه نان با همی که دارد در ده ناموس خود را بگذارد

چو رکی آتش در پایه بالیق بولست خالق
 پیروز که گفته اند تو نیکوئی کن و در جلد انداز که این دو پیاپی
 و در باز چو لین ایترین شخصه گویند که در هر جا از دو
 سهو و نسیان بگریزند چو ملک و غرلا ندی و دوزخ
 ناپیدی مثل مناسب افتادن زنا شوی است مناسب
 آمدن رفاقت و شراکترا هم گویند چو گلشن چو غلا
 زیرا که آخر شادی محرومی و مژه خندیدن زیاد باعث کرب و
 چو آشنا دو تان آتش نایمیر قالار زیرا که وقت
 و قدرت یک نفر رضا جوئی و میل خاطر جمعی وفا نکند چراغ
 اوز و بنه ایشق سبب الماز مثل آیم نایمیر و کسیت
 که در وقت شغل نزدیکان خود روشنائی ندارد چو ح
 میلن چو ح چکر سخته اینکه بواسطه تهرش از واهب عطایا
 غفلت میکند پس در این وقت سبب نظر رحمت ازین شخص
 میشود تا بایش سوید رحمت یمند و لباس زلفت و خوار

تا جان دارد می پوشد چنانچه تجربه رسیده

حکایت منظومه بطریق تمثیل

گفت عاقل بجایی که ترا	هم چون نیستت ز غم دوری
من بدین عقل پناه افشیر	تو بدین جهل شاد و مسروری
گفت جاهل مگر منبذانی	که منم محترم تو معذوری
من توکل بلطف حق کردم	تو بتدیر خویش معشوری

خلوا خلوا و یملکین اعز شیرین اولماز کار را
اسباب لازم است ثروت را علم و استعداد و زحمت در کار

حرف خاء

خلیفه کسیه سندن ما غلامان کنایه از سخاوت
کردن است از مال غیر مثل بخش ناظر و نوکر است از مال ارباب
و اما خانه بکرايه اولوب طویوق سا خلا ما
مثل مقصر نگاه داشتن سفراء در مملکتی که مقیم است
خان خوشی اولی مثل اشخاص خان است که یکسا

از نوکر حکومت مطمئن و فارغبال نیست (

امثال و ایر بحرف و ال است

دو ه چمد کردن نه انلار آدم پوست کلفت ار حرفها
 حکمانه متعظ میشوند ز خبرهای و تنبهاست حکومتی میخواهد که
 نباشد چوب تر فرمان نیارد و گاو و خر دو ه چیلین دوست
 اولان و در واری کسی کن کرکست یعنی رفاقت
 با هر کس باندازه حال دوست و کره شباب زحمات است
 و نمیکرد یا مکن با پلایانان دوستی یا بنا کن خانه در خورد پل
 و مور قاپو نون تحته قاپو یه احتیاجی طو شر
 یعنی آدم غنی بادم فتر نیر گاهی محتاج میشود زیرا که مقتضای
 تمدن بر این است و و که خلقون قاپو یه
 و و لیر قاپو یی یعنی از دیوار همسایه بزن او نگاه کنی
 البته از دیوارت نگاه خواهند کرد دولت دوستی

و ال

باغ اسلام را از اغوای انسان صورتان و بوسیرت
 محفوظ دارد محمد و آلہ الامحیا و صلوات و سلام ایزدی
 بر ارواح پاکیزه انسان تا بدو قیامت بادا شروع شود
 بسیاری خداوند نبوشتن اتمثال

مطلع اتمثال دایره بحرف الف

الله ساجدانی قور دمنر البته همیشه خداوند
 خاب پایی میزد و که گفته اند گزنگد ارسن آست که من میدانم
 شیشه را در بغل منگت بگه میدارد

الله دردی دوخته و سر زیرا که با سپاه ری
 اورچور کوی اور که سفر کنند و میوه مراد ایکن
 بر مایل و راغب همان رفتن میباشد که روزی خود را
 میخوری ولی در خانه دیگران حکمت
 آفاج بهشتن چون یعنی بی آزاری که

گوری بکشت نکستی مثل مواصبت اغنیاء با
 اغنیاست پیوند کردن فقرا با فقرا و ده سین کور بین
 شاه لقا و عاسی ایلمر مثل رفتار امیرانه مرو که دیا^ت
 در جای داشت و مثل عنایت گذاردن و فالوش پوین
 با کردن و سیره شلوار پوشیدن طلبه دانی است بعد از ور
 بشر یک هفته فاصله حال اینکه پدر آخوند در ده خوشه چین^{ست}
 در مرتبه نزارع و لیدن و غری خبر یعنی آدم دیوانه
 واقع را میگوید خواه خوب و خواه بد قوه عاقله ندارد که خوب
 را بگوید و بلا خط خوف در جاء بدر پرده بکش مرد حق گو
 نمیرد و یوانه پیا شد و ده کور همسن و بر سن سن
 شاه قلی و ابر و ده در یعنی شخص متمدن ندیده اند
 آنست که بعضی حالات معجزه و ادا های جنک را متمدن میدانند
 در دلی آدم وین کن اولور مثل جریده نویسان^{من}
 و متمدن و مستغیب است در ویر اولسا چاره یه^{وار}

برای مظلوم و ساکت و شکایت نکنند و انتقام کشنده است
 پس قوی و وران او کوز یاران او کوز و ن باشه
 سچار یعنی فضیلت و پیروزی ایستاده راست نشسته بر
 داماد اما گول اولی اذا اذا اسج قطره قطره جمع
 شود دریا شود مثل خزانه دولت است در پر شدن و خالی شدن
 والدان امان طاش تو بوقه دگر یعنی بعد از گذشتن
 کار قیل و قال خیالات و کدورت فایده نرساند و ریایم
 بر طاش آت یا قیه سال یعنی بادم در یاد دل و گرانمایم
 فحش بگو یا تعریف بیا تغییر حال نمیکند یعنی نظربرد و قبول عوامند
 طاع طاعه تشکر آدم ادمه میخور یعنی بایگانه و پیکانه
 با خوی و ادب رفتار نما باز نیک دیگر میرسد

امثال دایره حروف بی نقطه

رعیت دیواری الحاق اولی این مثل سبب بدو

ظلم و جور است که رعیت ریز دست فرارش و باغ و بستان اجرا
 محکمه و نوکر پجیره و مواجب که خدای محله و ده و عبد ز خرید عمده
 جات سرکاری و تمهینی پیاشت دولی در دوره عدل و داد و
 رعیت بدرجه بلند میگردد که مرغ هم از سر دیوارش نه تواند پرید
 رشیدی جوچه یومور تا دایم نور یقول العرب
 الذیک الفصح من البیضاء یصح یعنی شاگرد بارشد ترقی کننده
 از اطاق ابتدائی معلوم میشود رشید او غول دوه
 سندن ویرماق اولن الماز یعنی آدم شجاع جنگی در
 جنگ بقانون نگاه میکنند

امثال دایره بحرف سین

ساه باشوا سقر سالما یعنی شما امرت میکنید
 شریک اختیار کن سوکوزه سی اخر بر کون سو
 بولند اسنار شیخ میفرماید صیاد نه همراه شغالی گیرد

آید که یکی روز پلنگش بدو سینه کو کلدن کار شمار
 یعنی از دل شکسته کاری نیاید و از پای لنگت رفتاری
 سنا نما مش آتون و آل قبا قنه کجماک
 اولمار یعنی با آدم ناز نموده خیلی نزدیک مرو که احتمال خطر
 دارد سود لنگ کلن سو مو کلن حجار خوی بد در طبیعتی
 که نشست نزد جبر و ترک از دست
 بکیم دا غلار سینه ده قار مانا مش ای پدر مهربان
 ملت لایق بود با اولاد خود خیانت کمی ای مرجع مسلمین جناب
 و بهم سزاوار است که با ظلمه طرح رفاقت انداخته شریک
 و در رفیق قافله باشی سو یون لام اخانی آدمون
 پره باخانی هر دو خراب کنند به است آب صد انداز
 کسیکه جلو او است تکلیف خود بداند و دیگری آدم خوش طاهر
 است که با ظهور ضد حسن ظاهر و کشف شدن حثت باطن
 چه قدر مفاسد است که بر او مترتب نشود

کتبیه از عدم ترشح است که عبارت از کحل است ساختار کونی
 گلی کونی فارس گوید هر چیز یکبار آید یکروز یکبار آید ساق
 کوز صول کوزه محتاج اولها سون سخت است احتیاج
 هر چند رفیق هم و اعضا یک بدن باشد سقالی اوز که
 الیه در یعنی ریش بگرواست یا بمعنی خیارش دست خودست
 سوپون شیر لخته قلاق اس یعنی کوش کن و بین
 که مال کار هرزه و سقاده بجا خواهد کشید سوز سوزی گوری
 گریگی را فی المثل کوفی خری پاست گوید که از خربدتری
 در زردی مهر گوئی جان من کویای هم جان مجانبان من
 سوزون سوز حیار که الکلام کثیر الکلام حرف فرامیآورد
 و اگر خیلی غلیظ باشد جنبت را سوزوی دوستوه دیم
 او ناده بر دوست تاپلور یعنی تو او را دوست داشتی
 کفتی شاید او را هم دوستی باشد و سوز ترا ماد بگوید و فاش کرد
 که کل سوز جاوز الا شین شاع موقان میه مسکن نیه

و افسانه
کتابخانه

احسان یعنی اگر رشوت گرفتنی چرا طرفداری میکنی خورد
پنهانند در عالم بی سنو است کوجه موقوفه
گرفتن مطالبات بقدر قوه شخص است شرعا و عرفا سهم سوم
و نتیجه برد فعه و یکن سو ماخ مثل کسی است میخواهد مطلبی بگوید
ولی بلا حظه بعضی تصورات نمیتواند واضح بگوید مبتدا را میگوید خبر
ضمیمه دارد طوید او و نین تانیدی مثل کسیست که
در مجلسی از اثاث البیت خودی پند در میان جمع میگوید خوب کردید
آوردید بخانه سپرده بودم که هر چه لازم داشتید بدهند سبک
دن صور اتو مانوی محکم با غلا مثل کسی است که بعد از
صدقه خوردن ماهشاری رفتار نماید

امثال دایره بحرف شین

م ۱۰

شریک لوق قارانی قایمیز این تعطیل بجهت است
که در تصرف دو مالک مختلف الرای است شیطان نلن

ذاری الودوح یعنی با آدم خائن که مثل شیطان
چنان بدزد و معلوم نگردد شریک شدیم + + + + +

امثال انیر بحر صا

صابون قاره پلاس آن غارتخان بکرمایه زکی نکرد
سفید یعنی حقیقت ماده با علاج تغییر پیدا نمیکند صبر
حلوا بشرای غوره سندن بسله سن اطلس
اولور توت سیراقندان کار با صبر در آید و مستعمل بر
دباید حرف طاء و عین طویدان صور انقار
خوش گوردوخ بایرام آقا یعنی برای هر چیزی وقتی مناسب
و مخصوصی است که در غیر آن مطلوب نیست عروسی صورناود و غرافا
نوحه لازم نیست طوی طیبه سیر گلین منکه سیر اولما
مثلک نفر و اعط و روضه خوان مشهور و باب طبع اعیان است خصوصاً
در تریز طویوخ گلدی قازیریشی بریه حر خنک اولد

یعنی برای هر کس رفتاری مناسب هست که گفته اند کار هر
 نیست خرمین کوفتن کا و نر میاید و مرد کهن عا شقی
 یغالا را و نیامادان او ترمی یغی پورا جمع میکنند برای خرج
 کردن در وقت لزوم و گرنه برای نهادن چه سنگ و چه
 حکمت عقلی دشمن نادان دوستند نخبشی در زیر
 که دشمن دانا نیاراد ترا اگر بیاراد ترا نادان دوست دشمن دانا
 بلندت میکند بر رفیت میزند نادان دوست امثال
 دایر بحرف عین و فاقا ف است
 غریب ایون قویرونی گوینده اولی بخلاف ایران
 که سلهای غریب در آنجا دشمنان بالاست غم مارا کیدیرن
 غم ماینه یعنی آدم نمکین مبرکس ملاقات کند مخزون است غم
 عجمی گتوری تا غم اجمال دی مین است زوال غم و علا
 در بی اعتنای است فلکون بر حوال پوی و
 هر ساعت بر چکیده یعنی عاریت است چلی بر خود

دایر

فان

نبالد نزدیک است که از دوش او گرفته بر دوش دیگر بنهند
 قُلاوُن قُوز دمی اولاد کی یعنی اقبالش آورد و آنگاه
 معنت بر او نمایان شد قُوز د و مانلق سیور یعنی دزد
 بازار شفته میخوابد اشخاص غیر صحیح یعنی اشرار نظم و قانون را دور
 ندارند و بی اعتدال میگردند قُوز د و خ کُریه دوش کی
 مثل عفت افتاده و مجد کمال رسیده هر کار را میگویند
 قُوز د و م قُوز و نمازش فارس گوید انگار نه انگار
 کردم خیال کن که نکردم مثل چیز غیر فوئی است در وقت ابرو
 گرفتن قانما زنه نه ویمکت بر سیه دل چه بود
 و غط زود میخ آمین بر سنگ قُوز دانی قُوز د
 حرام در یعنی هم صنف هم صنف باج نمید بد بخرید
 است مگر اتفاقا و حکم نذر قُویون قُوزی ایامی
 ماسماز چند که بالادستها در اداره مازندستان را ملا
 مینمایند حکم شاد که با با هم مدارا نمایند قش چار اوزی

عبارت از اخلاق بهشتی انسانیت است در اکثر طایفه با
چوب سیاست میشود نه با نصیحت و رفت پس چوب
خوردن نسبت به هم چوب شخصی نعمت بهشتی است ارواد

ایکی اولاندا اوسو پورو لمیش عالور همچنانکه با وجود
کار فرما در یک امر با جلافتی کار محفل و نایمیر نماید او غری
شکست اورین بلند پروز مثل اشخاصی است که طر فی
پیدا نشده و مدعی معلوم کنند میرود در صطبل بیا یونی و
با سحر خانه بستی میشود اول که سومو کلی کار اول
فاسد را گویند مثل وعده دادن جریده نویس در اول سیاست
مشروطه که عبارت از اطمینت اسودی است مایک متمولین را

بعلیق اسبهای مجاهدین در جریده مجاهد اوز که او علی
اغول اولمار نیز انحرسانی کیدر یعنی ناپسری را جایی
پسروشن از حامیت که البته روزی جدا خواهد شد چنانکه همه
امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام بمعویه نوشتند که لیس الحق

قرآن کو سورہ قالور این پھر در ایام محنت بر فقر و ضعف
 سراید و سیمای براغیناء و دارنده پامیماند که با وجود کمیت توانا
 که دارند از ایشان دستگیری نمایند قار قاینان یولد
 اولان و مدگی پو خدا اولی هر که با شرابخوار و قمار باز
 و افاد و فوری مخالفت رفاقت نماید شراب خوار و قمار باز
 و فوری خواهد شد عاده ریز که الحالیست مؤثره قوماق
 قوماقی استیز ابویسیسی هیچ برین یعنی دولت روس
 مثلاً نمی خواهد که دولت انگلزنه امورات داخله ایران مدخل
 نماید و بالعکس دولت علیه ایران بنا بر صرفه و مصدحت خود
 با اسکان هیچ کدام را قوردا غزنه و کسنی اوشافی
 مثل مرغیب و تشجیع اهل فارس و عراق است اذربایجانها را
 بجنک یا عنهای اطراف قوشقونندان پوخاری عزیز
 یعنی بالاتر از حد خود حرف میزنند قاطر نه پیلور خاطر
 یعنی سادات چه میفهمند احترام و حرمت چه میداند اکرام

و عزت قزلبدان بالما قیره حسن اعرکول بن
 طوشر بجا و اینکه کل شی بر جج الی اصدله از کوره هما
 برون تراود که در اوست خوب گفته در این معنی ناکچیب
 زاده نی کر شتوده سالار ایده سن باشنه تاج قویوب عالمه
 سردار ایده سن هر قره طاشی اگر قانله الوان ایده سن
 ریکی یغیر تاپار لعل بدخشان اولماز قاباقه کچر سن دیکر
 پجیدی دالیه قالور سان دیکر کچی مدی یعنی
 رضای تمام خلق را جمع شوان کرد پس باید شخص رضا حق را بیا
 ورد و قبول عوام را کنار باید گذارد قونشیه امتید اولان
 شام سینر قالور یعنی بامدن یکی در قشون بکری اید
 مباش برو کار کن که گرسنه سیمانی قوم قومی
 یعنی بجهت انجام فتنی برای فتنه بخار خویشی و صلالت بهتر را
 و کلیدی مناسب میباشد قار ایلقه طاشی اتمان یعنی
 حزن که بر تو پوشیده است بحدس مکان مردم را منتم کن



و عزت قزلبدان بالما قیره حسن اعرکول بن
 طوشر بجا و اینکه کل شی بر جج الی اصدله از کوره هما
 برون تراود که در اوست خوب گفته در این معنی ناکچیب
 زاده نی کر شتوده سالار ایده سن باشنه تاج قویوب عالمه
 سردار ایده سن هر قره طاشی اگر قانله الوان ایده سن
 ریکی یقینر تاپار لعل بدخشان اولماز قاباقه کچر سن دیکر
 پجیدی دالیه قالور سان دیکر کچی پیدی یعنی
 رضای تمام خلق را جمع شوان کرد پس باید شخص رضا حق را بیا
 ورد و قبول عوام را کنار باید گذارد قونشیه امتید اولان
 شام سینر قالور یعنی بامدن یکی در قشون بکری اید
 مباحش بروکار کن که گرسنه سیمانی قوم قومی
 یعنی سخته انجام فسق برای فسقه و غارت خویشی و صلت بهتر را
 و کلیدی مناسب میباشد قار ایلقه طاشی اتمان یعنی
 حزن که بر تو پوشیده است بحدس مکان مردم را منتم کن



قاجانی قوالار یعنی آدم ازل ودنی طبع بر کس که زودش بر
 دست نمیدارد قورودان اولان قوروداولی یعنی
 که ازاده آقا نمیشود مگر اتفاقاً خیلی کم

امثال و ایرتخرف کاف و ناری

کساد بازار و ن کلری اولماز چنانکه دخل مملکت
 کم رعیت کم میشود کوز کوزدن یا شش او ماخ
 مثل چیر عطائی خوانستن است از نادار صرف و مفلس محض و مثل
 مالیات گرفتن است از دهی که دوسه دفعه چاسیده شده است
 کاسه آشدان ایرلی اولدی مثل اشخاصی است
 که بیشتر از خود مصیبت زده و زیاده از اقوام او در تغیر نظر اطمینان و نسوری
 و خود کشی بنمایند کوچ کوچراست یو کوری ایکیسی ده
 بر منتر که تیشور مثل دو نفر است در جستن روزی و طلب معا
 یکی می رود آرام و آهسته و دیگری می پوید با نفس گرفته جان

نه از آنست که از نصیب آرام رونده میگذارد نه بر رزق بسیار
می افزاید گمرون کوته آقاخ سوخولار و پیرنه طاق
طاق قدی مثل اشخاصی است که یک مطلب را بکرات
بگوئی بجهت صرفه انداختن خود را بآن راه نزنند و از فهمیدنش حایل نمانند
گمرداشی پوچسیرا و لماز یعنی اجتماع کرد و طایفه ای
کار صحیح و بقاعده ظهور نمیکند مگر اثبات و الی متمدن و تربیت شده
ازین جماعت مرتبه رسیده که مایه حیرت و محبت جهانی گشته
کلکات باشند یو یلیوب قاره دانند ان
خبر می یو خدور مثل بزرگان ایران است در غفلت
نمودن از خائنان دولت ابدایت شعر کلامیون
سایتکه خرج ایت طفلی اولمانا مرده جهاندا
کله ساق اولسون کلاه اسکات و گل سرخ

امثال و ایریز و فارسی

چگونگی قوتوری سرخسینه و ن سوپاچر مثل سالت
آدم نامیز و ناپاک و زول باخانواده چپ و سلسله با
پاک و غزراست گندوخ نغ گتوراخ سقایی
دا او سته قوتیدوخ مثل این بنده است میخواستیم که
ملک موروثی خود را که بجا است بزرگان وراثت خاین بدست
آدم پیکانه رفته بود باز گیرم چون راه فحاکمه و ترافع را بلد نبودم
حیات را هم فروخته مالای ملک رفته گذاشتم وقت ضایع و دشمن
جری مایه بدر گلدوخ کباب اینه کور و دوح
ایشک و اغلدار یعنی آیدیم عبوی فواید مشروطه و
ثمرات تمدن دیدیم اغراض شخصی مکنونه و امراض قلبیه و
کوشه نشین بطنور میاید گور و ان من کلورم تبسمه
سرن خبر و یورسن مثل شخصی است که بآدم خیری
خلاف امر واقع را خبر میدمد و توقع دارد که گفته خلاف او را
تصدیق نماید گو کلی بالقی ایستین گو تملنی

سو یوق سو دا قویار یعنی طالب برزکی و رست
 باید تحمل زحمت نماید که گفته اند لولا المشقة لا داننا من كلام
 و ایضا گفته اند بقدر الکد تکتسب المعالی و من طلب العلی ستر
 اللی لی تروم الغرم تنام لیلاً یعوض البحر من طلب اللی
 گچون بونیوزی گچشده چویانون و گنگه سور
 هر کرا بدبختی بگیرد با صریحه نویس اهل منظر طرف میشود و بخواهد
 کور همشین برا و علی اولدی چکدی چو کین
 تجارتدی مثل مشروطی جا اهل و معلم است نمیدانند
 که مشروطه عبارتست از تحدید حدود باین ملت و دولت
 و مشتمل بر رقیات ملی و ترویج قانون و رواج تجارت میباشد
 این معانی را کنار گذاشته و از این فواید بجهت است چون مشروطه
 دوست دارد میگوید خدا مشروطه است زیرا که در خلقت حضرت
 آدم علیه السلام باینکه مشورت نمود تعالی الله عما یقول الجاهلون
 علواً کبراً که ذات مقدس و تعالی شأنه از شور و استیلا

منزه است مشورت در ممکنات است که از عواقب امور
اطلاع ندارد و از پیچیده پیرایه مشروطه و قیاسیه عبارت از عدالت
باشد باین معنی آن اعتقاد صحیح است که باید دانست
که در دکان دایانماز یعنی تربیت ناهل را چون گذاشت
بگردان است بربند حکمت کوکل سون باجی
اولان هر چه در دل فرو آید در دیده نگویند اگر چه بپیم اراد
نظر کنند در دیو فرشته ایشان بپیم کروی کچمه نامرد کروی
سندن قوی آیار سون سونی مائتا توکی والد اسند
قوی سون اصلان سنی حکمت کوزدن کیدن
گوکل دن کیدر از دل برود هر آنچه از دیده برفت سر
گورک انخی سچار یاد کرمایچی بپیم اخراقا
محتاج میشود یا نوکرا باقا احتیاج میرساند و تملق مینماید کور
ایستراکی کوز بری ایری بری دوز ایرانی چه
میخواهد . امنیت طرق . رفاهیت . دولت چه میخواهد

استعداد قشون و غارت بلدان . ارتفاع از ولایات انصاف
از ایالات . آسودگی رعایا کمره فی روعن ایلدوخ
مثل انگلی است که دفع فاسد بافند نماید مثل انیکه خود را از خنک
یک ظالم خلاص کرده و بیکال صد ظالم دیگر گرفتار آید عجز
گمورنده ایل گتوری سیل گتوری و همچنین است
صدش یعنی روشن چمنی جان نایندادی قصاص
پی اختیار و جبین آقا از سگرات موت عرق کرده
و در جان دادن است و ورثه در فکر مان خیال میراث در این
معنی چه خوبست مانند لاشه نعش توانگر و لیل و خوار کر کشال
وارث و غسال بی سکیپ گچی فی گچی ایا قندان
الار و یونی و یون یعنی سیرادهنده بر حسنات
و سیئات سهو و اشتباه نمیکند بر نیکی جزای نیک بر بدی جزای

بدخواه داد
فکر امثال و این بحرف م است
۷۱

۱۱

لای لای پیلورسن نیمه یا قورسان چون میدا
 که در محاکمه و سرافعه و ستیز و مجادله خسارت و صدمه و بلکه استیصال
 طرفین هست پس چرا اثره و فایده صلیح غفلت کرده از قبول
 نفع و اصلاح مردم مغرض و جهان دیده و خیر خواه بریار نیرنی و برای
 سرافعه جان میکنی لوند لوندی تا مار کوت اتان کوت
 اتانی کندهم جنس با هم جنس پرواز یعنی هر کس با جور خود
 که از جنس تمیل الی الجنس گفته که وار بو غمادی یعنی حسان
 که هست کلوی بد کوی را میگیرد که گفته اند دین سکت بلقمه دوشه
 به لوله کیمین کورین کوت آقا به کورنده خور و لدا
 مثل مردم سیت و دنی است و قیت که خود را بلندی پند رفتارش
 کم میکند لاله نون یارایوی تیشل خانه خالی است که آذوقه
 گفته از خانه ارباب هم تمام شده است تا چه رسد بخانه لاله که از ریش
 ارباب معاش میکند زانند

امثال ایر بحرف میم

کمال حاصل یعنی ناچیزی مثل پیر نیست حضرت اشاره میفرماید
با صالت در پسری اوز که آینه این بیرون بیرون شود
یعنی با ستمها را باید دیگران تجارت و کاسبی ثبات ندارد زیرا

که با خیالی و غیر حالی پس بگیرد الله می همیشه می یعنی
در اکل و شرب و خارج و خارج اندازه مکنه دار که فرموده تیغ مصحح
الدین سید است نه چندان بجز کز دانت برآید پخته اند که از
ضعف برآید این سلاح خانه دن بر سو موک

ایار و را و را یا می کسر مثل بعضی اگر سینه بر است
که از تخار و اصناف یک دفعه سینه میزد پول نمیدهد دست
در از خود را کوتاه میکنند و اینها را امام زاده می و
ویری ما نور هر صنف مشتری خیزیده خود را می شناسد چنانکه
چنانکه اصناف دم میدان صاحب الامر اهل کرم رود و شود

و بدو ستار است قیه کو لکسند و یا مار و برش و زکو
کو لکسند می مثل بعضی از نوکرهای مقرب و سپرهای

بلحک مردار اولما زوی کو گل بولاندی رور یعنی
 بد گفتن لاندیها بمنت علما ی شرع چیز ی ارشان اهن
 می کاهد وی دل مسیر ملال آورد حکمت مردن
 الفت قتلان آخردی برون مرداوی نامردن الفت
 قتلان آخربابان کرداوی ای بسا مرد تمام بالفت نامردان
 دی بست اراذل آواره وطن غریب شد منی قوی و ابر
 یاشا و بر مسمه ده و پر مسمون یعنی همسایگی و نزدیک اربا
 ثروت صاحب کرامت مثل همسایگی با عطا راست که اعطاش
 محروم منی ماند وی همسایگی با اغینای بی کرامت و جنس مثل
 همسایگی مسلمان است یا یهود منی اپاران سود و ریادی
 یعنی کسیکه روز و وقت دار من زیاد تر است و شانش بالا تر است
 و نسبت بمن درایت خواه بزرگ باشد خواه کوچک مسلما بول
 صونکی عقلی بجهت آنکه هر چه صدمه بیند تجربه پیدا میکند و
 کامل میگردد مدمنت ملکه بک ملکی بک

نه وار یکی ملک اوز که ایونده اصلان اوزا یونده توکی ملک
 همیشه چخال شیر اوزلماز یعنی در میان ملک خاندان
 بحسب فامیل نیز یک نفر زول و پسر و همه پیدا میشوند
 ایشک باغلاما خیری و گل یعنی برای هر مخلوق
 مکانی فراخور مناسب حال خود معین شده برای چار باطل
 است نه مسجد متاع متاع اولیجه بازار یکم بازار
 اولسون یعنی خوبی متاع و بهر و کمال وقتی میفند است
 که خریدار باشد مگر نه صنایع هست میمون جان و دو
 بالاسین آیاتی التینه سالی یعنی مغرور بها
 که رکه بچه دار است سخت گیری بحیال اینکه هر شمی بلند تحمل خواهد کرد
 یک دفعه دیدی که مثل مثل میمون شد با اینکه حیوان بچه اش از همه
 حیوانات شیر دوست میدارد و در شدت زیر پای ندارد و مردار
 او را و او را گیده سن و لی و ابر حاجت پلتر
 مثل آنکس است که چیز حقیر در نظر او عظمی داشته باشد و

اسماء و ایزد کبریا نون

مانشی آدم صور زانی کن مانشندان حال از
 مثل پنجشاهی پنجشاهی از دمانی خار کن گرفتار تو مان تو مان
 بمصرف اجل آفایان مفت خور رساندن بن دیوار کنند
 و بر روی کج مالیدن است اکابر گفته اند از رعیت کسی که
 مایه ربود بن دیوار کنند بام اندود و مثل اعتقاد کردن بعضی از
 رقی حواریان جاهل است باینکه ترقی مملکت در اعدام روهها
 است و حال آنکه با اتفاق عقلا می شود و نه برعکس این است
 و مثل کنار کردن مروان مجرب کار را نموده و سر کار آوردن
 تا و جوانان بوسه بجز تجربه ندیده است نه عالم از جوانان تحصیل
 کرده و تربیت شده که از پیران جاهل برایت بسیار است امور عا
 لیه تربیت شدند نه اینست سن با حواریان
 با حواریان اولوز احمدان یعنی از رعیت عصب

جمله

مانده و چاییده شده چه بجزیره و مالیات از مملکت خسارت
 دیده چه فایده توان برد **نخ کوکدن کیدوب**
 الا و اما احشار روز خانه از پای بست ویراست
 در بند نقش دیوار است فکر کن بدین چه چیز عمده است که ارد

امثال و ایر بحروف ها

هر نه اگر نسن اونی بچرخسن گندم از گندم
 بروید و بوزو از مسکافات عمل غافل شو هر نه تو کرسن استو
 او کلی فاشوقوا ازینک بد هر چه کنی بخود کرده زیرا که مژده
 افعال بخود کنند راجع است هیچ کس را و زار را
 رشتن و بیز یعنی بچس متاع خود را بدو معیوب نمایند
 اهل انصاف که در صورت بد بودن متاع بخونی بمهری تعریف میکنند
 و یا اینکه کس نعمت خود را بظلمت دهد و تعریف میکند امانا کس نعمت

خود را تعریف میکند و بنظر میدهد حکمت هنر آریان
 بر چشمه در زیر که بکار کردن زیاد میشود و جوهره پیدا کند
 سرایت هر زادون تازه سی و ستون کهنه سی زیر که
 حال او را داند و سبلیقه آن رفتار نماید و اثر این حال محبت ارباب

میکند عاوه **حرف واو**

وقت سیر خروس با نلادی مثل مژدن وقت شناس و آدم
 بیجا حرف زدن است و از ایوی کرم ایوی
 یعنی کرامت از دارائیت میشود که دست خالی ریش ندارد
 ویران آشی ایچکر آدم بسیار باید خود خط ناموس خود
 نماید نه اینکه بقوم و همسایه و آشنا و غیره اعتماد نماید ویران
 طوقوزی ییر سن توپوسی ویر سن و توری
 مثل گر خنق زجاج پادشاهی و طفره زدن از نذر خدای است

حرف یاء

یوغور و توکلسه ری قالار آیران توکلسه نه بی ماسود

بزرگ است اولاد او کور و او کور و او کور
 یعنی ریشه قواعد دولتی نظام مملکتی و قیاسی بسبب بلوی
 از هم گسیخت پیش رفتن کار ما را ملت از وزراء می شنود
 و وزراء از یکدیگر و اما تو موفق بغیر از آدم موفق از خود و از
 همه مردم میداند یا شد افور می او و می باید
 وقت نزول بلا خشک تر با هم میوز و بدی است وقتیکه
 شهر آتش گرفت مسجدی را بنبر و قرآن هم بالای منبر میوز
 پیری می شد آن یو کور و روز شجره بنیده و دو چشم
 و امتحان نداده و تخمض مرض کرده حکیم خانه و می کنند قبول
 فارس می استاد بکار میرود و بی ملک بسکار
 یولداشوی باب ایله کورن و لیون
 با پیله در مصاحبت و رفاقت سخنیست و جور شدن لازمست
 و الا مثل و صله ناجور است یعنی مناسبت نیست و گشت
 منای خلق میشود یا یون لغتیشی و یون قانع

که گفته اند مور گرد آور و بتابستان تا فراغت بود و نشست
 مردم پخیال و لا ابالی در امور معاش خویش است که
 عاقبت پستی و تدبیر معاش را ازین حیوان ضعیف یاد گیرند
 یولین گیدن یور و لماز مثل اصناف و تجارت
 صحیح است که با تغیر زمان ایزدی خود پروان می روند و
 یولزان چخانی یولاما پشور یعنی که خودش
 تلف و هلاک خواهد شد یا و قوم او بجه قوم
 یا و اولی یعنی یگانہ با محبت و مهربانی قوم نمیشود
 و غیره هم از دست میرود ییل قیه دن نه ابار و
 مثل لاسیهای هرزه طهران است فقط یور یوز و
 اوتامی با هر که حاجت داری خود طرف شود و اسطوره
 کنار گذار بیستمه وای وای دین چو ح
 اولی چورک ویرن اولماز این مثل سنبل
 سابق بر این بود که مردم صفت رفت و عزم خواری را و

ولی حالیه از هر شخصی وقت و ترتم زبانی اگر ظاهر شود
 تشکر باید کرد و نیز که آن هم مضایقه است ^{بلندیم}
 او شافقان بحال است تاجری بروی
 تجارت و کاسبی ترا بجایال ریاست چه کار است از خدا بترس
 بجهت ریاست اصناف و چاره را با حرفهای نرغرف و موهون
 نوی و دایم انداخته از شغل و صنعت و کاسبی بازدار میشود
 بخشی سیدی میشه ده چقال میر یعنی دحتر پیا بر آمد
 رشت دنی شوهر میشود یو کورن است اورم
 چچی سورمر یعنی آدمی که پی کار را بگیرد و حرف نشود و ملا
 میزند و زجرش میکند یو کون یو نکولی میر نمیر
 میسور یعنی سبکبار آسوده است دنیا و آخرت

در بیان خاتمه

احمق کیست احمق آنکه انجام خدمات و فرامیسات اغیاء و
 اعیان را مجاناً شریه داند و مراد و با اشیان را بر خودشان قرار دهد

ابله کیست ابله کسی است که علم و تدبیر را فقط در استین
 فراخ و لباس بلند و عمامه بزرگ و شولیده بداند ^{سفینه}
 کیست سفینه انکس است که معنی متدنزا در عصا و تیر فرا ^{پیک}
 گذاردن و وجدان را در مجالس عم زبانه بدون لزوم زبان ^{فرا}
 و سایر السنه خارج حرف زدن و تریه را در کالوش و پوین
 پوشیدن بداند **اعیان کیست** اعیان آنرا گویند
 که تمامی حالات و صفات معموله متعارف ناس باشد از امتیازات
 که در مجلس روضه بلند گریه کند و بلند صلوات نفرستد توجه به منبر نماید
 نکرد روضه و موعظه کسی که او را هم مثل خود اعیان بدانند و با قدر
 صفت جماعت نایستد و در مجالس شتم گلاب بکشد و خبر بخواند و
 قرآن او را هر چند کوچک باشد بگوش بردارد هر روز یک دفعه با طهارت جو
 نماید هر چند خراش سالم باشد و و مت السنه بید العبد الفانی
 اقل اعطای طین محمد بن علی و اعطای و خوارقانی و دارالطبا
 استاد کامل جناب آقا مهدی رسد آقا طبع رسید ۱۲ شهر صفر ۱۲۳۳

شدی خراج است در زیر سایه آقا و پدر است
مینه سیونوزولی تاشاوی پچا نداست
استرداد پس گرفتن جرمیه های زمان ظلم و جور است
بعد از تغییر اندوره و گرفتن مال از تاجر و رستگست در معنی
در وقت ظاهر شدن اندوخته او مانانون او علی و لما
یعنی کم روی مانع رقت با عیب پیش گرفتن کارها و سبب بی
عرضگی خاصه در این زمان که پیروی در اکثر مواقع لازمست و
گزینه هر دو کمالش ضایع است او نامناسان او بنا ماقه
نه وار با حرکات مستقری انجاری بر همین باری نام از غایت
پچائی است آقا جی ایچیندن قور ویر چیا که از اول
هر چه با سلام صدمه آمده از اهل اسلام بواسطه جور شدن
با کفار و مخالفین و ظاهری با مسلمین آمده اصلا نون
از کت و نشی سی و لما ز مثل ظهور عزت طریقت طایفه زنهار است
در حفظ ناموس مشهور است که بکیفر زن را پونی خود را



محض بایکد پیرش را برای کفالت آن از جنک کردن
 و کشته شدن در راه دولت پیرش محروم نکرد و عارها
 نداشتن در جنک در میان دولت و ملت بر او نماند
 او غریبان سالانی رمال آمار و در مثل فراس
 در مال سر و قیافته شده و عمل محکم شرع در تقسیم تر که مر حوا
 شده و ترمای عارض بخاره در عدلیه اعظم طهران
 دوست کوکی او بسته بر یعنی ایرانی باید بایم
 ایرایت حرکت نماید و گرنه دم از اصاله نزنند که لایق
 نیست اصلین ایران نامرد در مثل پرو
 آمدن ایرانی از لباس ایران و ملیش شدن لباس ز
 اینک اولاسان تو کن محمل حالا مثل
 دمانی که با صفهان رفت و بعد از محبت گفت این و نگه
 و نگه ما چه خیر است و مثل فدا است که در قفقاز خیزد و رخت
 زده بر کرد و با اصطلاح قفقازی حرف نهد و یا اینکه از

پل ایستاده بول رد میشود و بعد از برکشیدن افندیم نه با مالیم
پاره ایمر خوب و بزده در در محاوره خود میآورد و افکار آوردن

خود فینه راسه چهار راه از سرش میندارد **ارکک** **لکک**

یابی خود و خلی مثلن دن پسر کم یبلغ حکیم است همراه

خود بحال و اداره مالی سابق بر این این رسم نمود بلکه

نشت هم مینود و لیکن این زمان عیبی ندارد و بلکه داخل بد

و با پسند طبع یکی از بزرگان اداره مالی از فایده نیست و

خوبی نخواهد داد اعز نماید ران آسی قاسوف

مانور یعنی هر کس حرف طرف معامله خود را میشناسد

او جوز اولون سور باسی چهار یعنی ابر خیر از را

اعتبار بهم نمیکند از خطر خیزد خطر که گفته اند ابرق جای قنا

را میبندد ولی در گرو گذاردن فرق میکند و لهذا صیفه و دیگر

رفع حاجت میکنند ولی خانه داری و اولاد که نمره تزوج است
از آن حاصل نمیشود آور که رسمی نظره دور و کلور